پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۵۴ تابستان ۱۳۸۶ «۴۲۲ ـ ۴۲۹»
Human Sciences: No. 54, Summer 2007 «21 - 34»

مطالعه ارجاعات درون‌متنی در مثنوی با رویکرد بینامتنی

* بهمن نامورمطلق
فرهنگستان هنر

چکیده

مثنوی معنوی امروزه با ترجمه‌ها و اقتباس‌های انجام‌شده، یکی از اسطوره متن‌های مهم زبان فارسی در بخش بزرگی از جهان معاصر محسوب می‌شود. موضوع پیوستگی و ارتباط متنی و بینامتنی در مورد مثنوی نیز همچون دیگر آثار بزرگ همواره مورد توجه محققان بوده و نظرها گوناگونی را در این خصوص در پی داشته است. ارتباط بینامتنی و ترامتنی در آثار مولانا به چهار بخش بینامتنی میان‌مؤلفی، بینامتنی مؤلف، میان‌دفتری و درون‌دفتری قابل تقسیم است که در این مقاله به کوچک‌ترین بخش این ارتباط، یعنی روابط درون‌دفتری متن‌های مثنوی پرداخته می‌شود. مقالهٔ حاضر برای نمونه به بررسی چگونگی ارتباط میان روایت‌های دفتر نخست مثنوی پرداخته است. برای این منظور، ضمن دسته‌بندی روایت‌های این دفتر با توجه به نوع ارتباطی که با دیگر روایت‌ها برقرار می‌کند، به چگونگی رابطهٔ میان این روایت‌های تودرتو و یا مستقل نیز پرداخته می‌شود. در نتیجه موضوع اساسی این مقاله بررسی پیوستگی متنی با حفظ استقلال راویی در دفاتر مثنوی معنوی است. روش نقد و بررسی نیز بینامتنیت و به طور دقیق ترامتنیت ارائه‌شده توسط ژرار ژنت خواهد بود که مؤلف مقاله کوشیده است این روش را با دگرگونی‌های لازم برای پیکره مطالعاتی منطبق کند.

کلیدواژه‌ها: مولانا، مثنوی معنوی، ترامتنیت، پیوستگی متنی.

A Study of Intratextual References in Mathnawi: An Intertextual Approach

Bahman Namvar Motlagh, Ph.D.
Assistant Professor, Research Department
Iranian Academy of Arts

Abstract

Nowadays in the contemporary world, Mathnawi Manawi with its translations and extracts is considered to be one of the mythic texts in Persian language. The subject of textual and intertextual connection and relation on Mathnawi, like other great works had been always in the center of attention of researchers which is followed by different theories. Intertextual and hypertextual connection in Moulana's works could be divided into four sections: intertextual, interauthorial, interchaptered and middlechaptered. This paper deals with the smallest section of the mentioned connection i.e. the connection between the chapters of Mathnawi. The paper, as an example, deals with examining the quality of the relation between narrations in the first chapter of Mathnawi. In this regard, along with the classification of the narrations in these chapters, considering the type of relation with the other narrations, the quality of the relation between these interconnected or independent narrations, is also under consideration. Consequently, the main subject of the paper is a study of textual connectivity, keeping the narrative independent of the chapters of Mathnawi. The method of critique and study of intertextuality and hypertextuality in particular will be the same as presented by Gérard Genette. The author has tried to apply this method with necessary changes in order to match the corpus of the study.

Keywords: Moulana, Mathnawi Manawi, Hypertextuality, Textual Connectivity.

---

* دکترای ادبیات تطبیقی از دانشگاه کلرمون فرانسه، استادیار گروه پژوهشی نشانه‌شناسی هنر.

مقدمه

مثنوی معنوی کتاب ویژه‌ای برای مطالعات بینامتنی محسوب می‌شود. انواع روابط بینامتنی در این کتاب و دفترهای شش‌گانهٔ آن قابل شناسایی، دسته‌بندی و مطالعه است. این مجموعهٔ روابط و ارجاعات بینامتنی را می‌توان نخست به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: برون‌متنی و درون‌متنی. ارجاعات برون‌متنی به نوبهٔ خود به دو دستهٔ بزرگ میان‌مؤلفی و درون‌مؤلفی قابل تقسیم هستند. همچنین ارجاعات درون‌متنی مثنوی دارای دو دستهٔ بزرگ هستند: میان‌دفتری و درون‌دفتری. بنابر این ارجاعات بینامتنی مثنوی را می‌توان به‌طورکلی در چهار دسته اصلی و متمایز تقسیم کرد:

۱ـ میان‌مؤلفی: منظور ارجاعات زیادی است که مولانا به طور مستقیم و غیرمستقیم در متن مثنوی به کتابی از نویسنده‌ای دیگر می‌دهد. مثال: ارجاع به کلیله و دمنه، یا به اسرارنامه. از کلیله باز جو آن قصه را/واندر آن قصه طلب کن حصه را (بیت ۹۰۰[۱]) البته همیشه به این صراحت نیست که اثر و مرجع داستان خود را نقل کند، بر عکس در بیشتر موارد از منبع و مرجع نامی نمی‌برد. گاهی نیز داستان بسیار معروفی را نقل می‌کند و نیازی به آوردن منبع آن نیست.

۲ـ درون‌مؤلفی: عبارت است از ارجاعاتی که اغلب به طور غیرمستقیم در متن مثنوی به دیگر آثار خود همچون غزلیات شمس، فیه مافیه می‌دهد. به‌طورمثال گاهی ابیاتی بسیار شبیه به هم میان مثنوی و غزلیات شمس قابل مشاهده است چنان‌که در مثنوی آمده است: آن یکی با شمع برمی‌گشت روز/گرد هر بازار دل پرعشق و سوز. این ابیات بی‌اختیار خواننده را به یاد این بیت معروف در غزلیات می‌اندازد: دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر/کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست.[۲]

۳ـ میان‌دفتری: منظور ارجاعاتی است که یک دفتر از شش دفتر مثنوی به دیگر دفتر در مثنوی داده می‌شود. به‌طورمثال در دفتر نخست داستان نخجیر را حکایت می‌کند و چنین شروع می‌کند: طایفهٔ نخجیر در وادی خوش/بودشان با شیر کشمکش. شیر و خرگوش این داستان به نمادهایی در مثنوی تبدیل می‌شوند تا جایی که بارها در دیگر دفترها به آن اشاره می‌کند و ارجاع می‌دهد. برای مثال در دفتر پنجم می‌گوید: چون که خرگوش برد شیری به چاه/چون نیارد روبهی خر تا گیاه.

۱ـ مثنوی معنوی. بر اساس نسخهٔ قونیه. تصحیح عبدالکریم سروش. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران ۱۳۸۰.

۲ـ کلیات شمس تبریزی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. انتشارات صدای معاصر. تهران. ۱۳۸۳.

٤ـ درون‌دفتری: بالاخره ارجاعات از حکایت‌های یک دفتر مثنوی به حکایت دیگر همان دفتر اطلاق می‌گردد. مثال: بازمی‌گردیم ازین ای دوستان/سوی مرغ و تاجر و هندوستان (بیت ۱۶۲۸)

این مقاله در نظر دارد به همین مورد چهارم بپردازد و دیگر ارجاعات را به فرصتی دیگر واگذارد. پرسش‌های اصلی این مقاله عبارتند از: چه گونه‌هایی از حکایت در یک دفتر وجود دارند؟ آیا این حکایت‌ها با یکدیگر پیوند خورده‌اند؟ چنان‌که این حکایت‌ها با یکدیگر در ارتباط هستند چه نوع ارجاعاتی قابل شناسایی است؟ در نتیجه چنان‌که این روایت‌ها به‌گونه‌ای با یکدیگر ارتباط هستند و ارجاعات گوناگونی به هم می‌دهند چه تأثیری در شکل‌گیری و ساختار دفتر بجای می‌گذارد؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها دفتر نخست مثنوی انتخاب شده است. یعنی دفتر نخست پیکره اصلی بررسی‌های این مقاله محسوب می‌شود. علت انتخاب این دفتر همانا نبود یا کمبود ارجاعات میان‌دفتری است که مسئله را ساده‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، چنان‌که دفترهای پسین انتخاب می‌شدند، احتمال اینکه به دفترهای پیشین ارجاع داده باشند مطالعه بینامتنی این روایت‌ها را پیچیده‌تر می‌کرد. درصورتی‌که پس از این مقاله می‌توان بهتر به این موارد پیچیده‌تر پرداخت و هم‌اکنون به‌عنوان مرحله اول به همین دفتر بسنده می‌شود.

از نظر روش‌شناسی یادآور می‌شود که روش مطالعه بر اساس روش‌های بینامتنیت[3] و ترامتنیت[4] برگرفته شده است اما تقسیم‌بندی‌ها و روش ترکیبی مربوط به آن دارای اصالت خاص خود از سوی نگارنده است. در واقع، کوشش شده است ضمن استفاده از تجربیات کریستوا[5] در مجموعه مقالاتش با عنوان «سمیوتیکه»[6]، بارت[7] در کتاب «ماجرای نشانه‌شناسی»[8] و ژنت[9] به ویژه دو اثر او یعنی «الواح بازنوشتنی»[10] و «آستانه‌ها»[11] برای

3- Intertextualité.
4- Transtextualité.
5- Julia Kristeva.
6- Semeiotiké. Editions du Seuil. Paris. 1969.
7- Roland Barthes.
8- Roland Barthes. L'aventure sémiologique. Editions du Seuil. Paris. 1985.
9- Gérard Genette.
10- Gérard Genette. *Palampsestes*. La litérature au second degré. Editions du Seuil. Paris. 1982.
11- Gérard Genette. Seuils. Editions du Seuil. Paris. 1987.

تطبیق بهتر با مثنوی روش متناسبی ارائه شود. به همین دلیل، تعریف متن نیز با توجه به سطح و زاویهٔ دید از یک اثر تا یک حکایت قابل انعطاف و دگرگونی است.

ارجاعات درون‌دفتری و انواع آن

حکایت‌های دفتر نخست ــ البته همانند سایر دفترها ــ از جهت نوع و میزان استقلال و ارتباط با دیگر حکایت‌ها به دو دستهٔ اصلی قابل تقسیم هستند. نخست روایت‌های بزرگ و دوم روایت‌های کوچک. در اغلب موارد روایت‌های بزرگ و کلان دارای استقلال نسبی نسبت به دیگر روایت‌ها هستند. بر عکس، روایت‌های خرد بیشتر در دل روایت‌های کلان مطرح می‌شوند و وابسته به روایت‌های کلان هستند. همچنین می‌توان ارجاعات درون‌دفتری را از گونه‌ای دیگر به دو دسته تقسیم کرد: درون‌روایتی و برون‌روایتی. ارجاعات درون‌روایتی ارجاعاتی هستند که در درون یک روایت کلان انجام می‌گیرند. اما ارجاعات برون‌روایتی ارجاعاتی هستند که میان روایت‌های کلان و مستقل انجام می‌گیرند. پیش از توضیح بیشتر و پرداختن به اقسام ارجاعات یادشده، یادآوری این نکته لازم است که می‌توان میان روایت‌های بزرگ و روایت‌های مستقل رابطه‌ای تنگاتنگ مشاهده کرد اما این دو به‌طورکامل یکی نیستند. زیرا گاهی روایت‌های بزرگ نیز می‌توانند روایت‌های وابسته قلمداد شوند و به‌ویژه در بسیاری از مواقع روایت‌های کوچک می‌توانند مستقل باشند. همچنین صفاتی همچون کوچک یا بزرگ و وابسته یا مستقل همگی نسبی هستند. در نتیجه با توجه روابط بینامتنی می‌توان حکایت‌های مورد بررسی در دفتر نخست مثنوی را به چهار دستهٔ کلی تقسیم کرد.

- ــ حکایت‌های مستقل بزرگ
- ــ حکایت‌های مستقل کوچک
- ــ حکایت‌های وابسته درونی
- ــ حکایت‌های وابسته بیرونی

در این‌جا به بررسی انواع ارجاعات داده‌شده میان این چهار گونه حکایت پرداخته خواهد شد.

انواع ارجاعات با توجه به عناصر ارجاعی

ارجاعات را می‌توان با توجه به گونه‌های حکایتی که در بالا از آن‌ها سخن گفته شد دسته‌بندی و مورد بررسی و مطالعه قرار داد. در این‌جا با توجه به میزان ارجاعات به‌کاررفته در

دفتر نخست مثنوی، به سه نوع ارجاع بیشتر پرداخته می‌شود: اول ارجاعات میان دو حکایت مستقل، دوم ارجاعات میان یک حکایت مستقل و حکایت وابسته درونی و سوم ارجاعات میان دو حکایت وابستهٔ درونی با یکدیگر.

۱ـ ارجاعات میان حکایت‌های مستقل

ارجاع میان روایتی یا در اینجا میان حکایتی هنگامی رخ می‌دهد که دو حکایت یا روایت مستقل به وسیله یکی از اقسام ارجاعی با یکدیگر مرتبط شوند. به‌طورمثال مولانا پس از نی‌نامه که نخستین روایت مثنوی است با بیت زیر به سراغ حکایت بعدی می‌رود:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن (بیت ۳۵)

پس از این بیت مولانا به داستان پادشاه و عاشق شدن او بر کنیزک می‌پردازد. در این‌جا به دلیل اینکه نی‌نامه و داستان پادشاه و کنیزک هر کدام روایتی مستقل هستند و هیچ‌کدام روایتی وابسته به دیگری یا به دیگر حکایت‌ها نیستند. بنابراین رابطه ارجاعی آن‌ها رابطه‌ای میان حکایتی محسوب می‌گردد. ارجاعات این چنینی یعنی ارجاعات میان دو حکایت مستقل موجب می‌شود تا در مثنوی که مجموعه‌ای از حکایت‌های گوناگون است این حکایت‌ها به یکدیگر مرتبط و متصل شوند.

۲ـ ارجاعات میان حکایت‌های مستقل با حکایت‌های وابسته و درونی

روایت‌های بزرگ و مستقل به دو صورت به پاره‌های متعدد تجزیه شده‌اند. نخست با عناوینی که موقعیت‌های گوناگون یک روایت را مشخص و همان روایت بزرگ و مستقل را به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌کند. دوم به واسطهٔ روایت‌های کوچک و میانی که موجب گسست روایت بزرگ می‌شوند. در اغلب مواقع مولانا با استفاده از انواع ارجاعات این پاره‌های روایتی جداشده را دوباره به هم متصل می‌کند. این ارجاعات درون‌روایتی موجب می‌شود تا در عین وفاداری به روایت‌های تودرتوی شرقی و ایرانی با این ارجاعات از تشتت و انفصال روایتی جلوگیری کند. در واقع، انتقال معنا با روایت‌های تودرتو با همین ارجاعات درون‌روایتی امکان‌پذیر می‌شود. این چنین ارجاعاتی را ارجاعات درون‌روایتی نیز می‌توان نامید. زیرا موضوع ارتباط یک حکایت کلان با حکایت‌های خردی است که اغلب در درون آن قرار دارند و گاهی نیز در انتهای حکایت قرار می‌گیرند.

قصهٔ بازرگان _/_/_/_/_/_/_/_/_

– قسمت‌های روایت بزرگ و اصلی

/ روایت‌های کوچک درونی

در این‌جا می‌توان به داستان قصهٔ طوطی و بازرگان پرداخت و روابط میان حکایت اصلی و حکایت‌های درونی را بررسی کرد. رابطهٔ میان حکایت اصلی «دیدن خواجه طوطیان هندوستان را ...» و حکایت درونی «تفسیر قول شیخ فریدالدین...». این بخش از حکایت اصلی چنین به پایان می‌رسد:

گر سخن خواهی که گویی چون شکر — صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبر باشد مشتهای زیرکان — هست حلوا آرزوی کودکان
هرکه صبر آورد گردون بر رود — هر که حلوا خورد واپستر رود

سپس حکایت بعدی یعنی تفسیر قول فریدالدین عطار... چنین آغاز می‌شود:

صاحب دل را ندارد آن زیان — گر خورد او زهر قاتل را عیان
زانک صحت یافت، از پرهیز رست — طالب مسکین میان تب درست (۱۶۴۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود با موضوع کنش خوردن قسمت پایانی این بخش از روایت «طوطی و بازرگان» با «تفسیر قول عطار» مرتبط می‌شود. به بیان دیگر، روایت درونی نه به عنوان روایتی بی‌ارتباط بلکه به‌دنبال بسط موضوعی از روایت اصلی و براثر تداعی صورت گرفته است. می‌توان گفت روایت درونی در تفسیر موضوع روایت اصلی و مستقل مورد استفاده قرار گرفته است.

۳ـ *ارجاعات میان حکایت‌های وابسته با یکدیگر*

همچنین گاهی حکایت‌های کوچک و اغلب وابسته در درون یک حکایت بزرگ کنار هم قرار می‌گیرند. برای مثال در حکایت پیر چنگی پس از شروع حکایت نزدیک به هفت حکایت درونی و کوچک توسط مؤلف نقل می‌شود و سپس حکایت اصلی ادامه می‌یابد. در چنین موقعیت‌هایی دو یا چندین حکایت درونی و کوچک در کنار هم چینش شده‌اند که این‌ها نیز به‌وسیلهٔ عناصری به یکدیگر مرتبط می‌شوند. در این‌جا به بررسی ارجاعات حکایت‌های درونی در حکایت کلان پیرچنگی پرداخته می‌شود.

پیر چنگی _/./././././_._._./._._

چنان‌که در تصویر بالا مشاهده می‌شود داستان پیر چنگی پس از آغاز به یکباره چندین داستان درونی را در خود جای می‌دهد و سپس داستان دوباره ادامه می‌یابد. به‌طور دقیق‌تر، پس از آغاز حکایت چندین حکایت کوچک مطرح شد که عبارتند از: نخست «تفسیر من کان لله کان الله له» و سپس «در تفسیر حدیث ان لربکم فی أیام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها» و پس از آن «سوال کردن عایشه از مصطفی علیه‌السلام...» و بعد از آن «تفسیر بیت حکیم سنایی» و «در معنی حدیث اغتنموا برد الربیع ...» و در پایان «پرسیدن صدیقه از حضرت رسالت...».

از «تفسیر حدیث ان لربکم...» به حکایت بعدی یعنی «سوال کردن عایشه...» این ارجاعات میان حکایت‌های درونی به‌خوبی مشخص می‌شود. حکایت «تفسیر...» چنین به پایان می‌رسد:

که همینی در غم و شادی و بس   ای عدم کو مر عدم را پیش و پس
روز بارانست می‌روی تا بشب   نی ازین باران، از آن باران رب

سپس داستان بعدی یعنی «سؤال کردن عایشه...» چنین شروع می‌شود:

مصطفی روزی بگورستان برفت   با جنازهٔ یاری از یاران برفت
خاک را در گور او آکنده کرد   زیر خاک آن دانه‌اش را زنده کرد

(بیت ۲۰۶۶)

تا بدین‌جا همواره از حکایت‌ها با یک ارجاع واحد سخن گفته شده است. اما بسیاری از حکایت‌ها دارای چندین ارجاع و حتی گاهی چندین نوع ارجاع متفاوت هستند. به عبارت دیگر، این حکایت‌ها یا با یک عنصر به چندین حکایت ارجاع می‌دهد یا این‌که عناصر گوناگون و متفاوت آن به چندین حکایت ارجاع می‌دهد. با این حال برای پیچیده‌تر نشدن موضوع بررسی ارجاعات و برای پرداختن به مسائل دیگر مربوط به این موضوع در این‌جا به آن پرداخته نمی‌شود.

انواع ارجاعات با توجه به نحوهٔ ارجاع

همچنین ارجاعات را می‌توان با توجه به نحوهٔ ارجاع و سبک به‌کارگیری آن به دو دسته بزرگ تقسیم کرد: ارجاعات صریح و ارجاعات ضمنی. بازشناسی و تأکید بر این گونه‌های ارجاعی از آن جهت مهم است که گاهی موجب می‌شود تا ارجاعات نامحسوس نیز مورد توجه قرار گیرند و موضوعی که در نتیجه‌گیری از مطالب تعیین‌کننده خواهد بود.

۱ـ ارجاعات صریح

مولانا گاهی برای گذر از یک حکایت به حکایت دیگر به صورت صریح یا شبه صریح این انتقال را اعلام می‌کند. به عبارت دیگر، ارجاع به حکایت دیگری که گاهی حکایت پیشین و گاهی نیز حکایت پسین است به‌صورت به طور مستقیم ارجاع را بیان می‌کند. در چنین مواردی هیچ شبه‌ای باقی نمی‌ماند که محل ارجاع کدامین حکایت است. برای روشن‌تر شدن این قبیل ارجاعات بهتر است چند مثالی آورده شود.

همان‌طوری‌که پیشتر اشاره شد این ارجاع می‌تواند به حکایتی پیشین باشد یا پسین. در مثال زیر ارجاع به حکایتی پیشین است. مولانا پس از به پایان رساندن «پرسیدن عایشه از پیامبر در مورد علت خیس نشدن او در هوای بارانی» این حکایت را چنین به پایان می‌رساند:

گر ترشح بیشتر گردد ز غیب — نه هنر ماند درین عالم، نه عیب
این ندارد حد سوی آغاز رو — سوی قصه نی مرد مطرب باز رو

با این اشعار پایانی مولانا به سوی «بقیهٔ قصهٔ پیر چنگی و بیان مخلص آن» می‌پردازد و ادامه می‌دهد:

مطربی کز وی جهان شد پر طرب — رسته ز آوازش خیالات عجب
از نوایش مرغ دل پران شدی — وز صدایش هوش جان حیران شدی
(بیت ۲۰۷۶)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این‌جا انتقال از یک داستان به داستان اصلی و بازگشت به آن داستان اصلی از سوی مؤلف با صراحت بیان می‌شود. گویی مؤلف خود از این‌که با داستان اصلی فاصله می‌گیرد و از آن دور می‌افتد نگران شده و به خود یادآور می‌شود که باید بازگشت. همچنین این یادآوری برای خواننده نیز که شاید خط داستانی را گم کرده باشد کمک می‌کند تا به داستان اصلی بازگردد.

مولانا در این دفتر دو داستان نزدیک به هم در مورد پادشاهان جهود و ظلمی که ــ به ویژه بر مسیحیان ــ روا می‌داشتند نقل می‌کند. او پس از پایان بردن داستان نخستین، یک روایت کوتاه قرآنی مبنی بر بودن نام احمد در انجیل می‌آورد و سپس داستان دوم را این چنین آغاز می‌کند:

یک شه دیگر ز نسل آن جهود — در هلاک قوم عیسی رو نمود
گر خبر خواهی ازین دیگر خروج — سوره بر خوان والسماء ذات البروج

سنت بد کز شه اول بزاد　　این شه دیگر قدم بر وی نهاد
هر که او بنهاد ناخوش سنتی　　سوی او نفرین رود هر ساعتی (بیت ۷۴۳)

این ابیات دارای دو گونه ارجاع هستند: نخست ارجاع میان حکایتی و دوم ارجاع برون مؤلفی یعنی ارجاع به آیات قرآنی. اما از آن‌جا که به موضوع ما مربوط می‌شود یعنی ارجاع میان حکایتی به طور صریح آمده است و از شه اول و شه دیگر سخن می‌گوید که شه اول به داستان نخستین بازمی‌گردد.

مثال دیگر به داستان «شیر، گرگ و روباه» مربوط می‌شود که دارای یک روایت درونی با عنوان «قصه آن کس که در یاری بکوفت» است در پایان این روایت درونی می‌گوید:

این سخن پایان ندارد باز گرد　　تا چه شد احوال گرگ اندر نبرد ۳۱۰۶

سپس به داستان بزرگ و اصلی باز می‌گردد و ادامهٔ داستان را از سر می‌گیرد.

در نمونه‌های بالا ارجاعات به صورت صریح انتقال به داستان بعدی را نوید می‌دهد؛ ولی همیشه این ارجاعات بدین شکل صریح و روشن نیست، زیرا گاهی به صورت ضمنی و غیر مستقیم این ارجاع صورت می‌گیرد.

۲ـ ارجاعات ضمنی

ارجاعات بیناحکایتی همواره به صورت صریح و مستقیم نبوده است، حتی برعکس اغلب این ارجاعات در مثنوی به طور ضمنی و غیر مستقیم انجام گرفته است. البته گستردگی ارجاعات ضمنی برای یک اثر ادبی موضوع تعجب‌آوری نیست و اغلب شاعران از گونه‌های مختلف آن استفاده می‌کنند. در اینجا کوشش می‌شود به چند نمونه از این ارجاعات ضمنی اشاره شود و به بررسی هر چند گذرای آن‌ها پرداخته شود.

حکایت رسول روم و عمر با روایتی با عنوان «معنی آنک ...» به پایان می‌رسد. این روایت چنین تمام می‌شود:

ورپذیرایی چو بر خوانی قصص　　مرغ جانت تنگ آید در قفص
مرغ کو اندر قفص زندانی است　　می‌نجوید رستن از نادانی است
روحهایی کز قفصها رسته‌اند　　انبیاء رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید ز دین　　که ره رستن ترا این است این
ما بدین رستیم زین تنگین قفص　　جز که این ره نیست چاره نی این قفص

خـویش را رنجـور سـازی زار زار تـا تـو را بیـرون کننـد از اشـتهار
که اشتهار خلـق بنـد محکـم اسـت در ره این از بنـد آهـن کـی کـم اسـت

بعد از این اشعار مولانا بدون ارجاع مستقیم به مطالبی کـه در بـالا آمـده اسـت. حکایـت بازرگان و طوطی محبوس را چنین آغاز می‌کند:

بـود بازرگان و او را طـوطیی در قفص محبوس زیبا طوطیی... ۱۵۵۰

با مضمون قفص و آزادی دو روایت مستقل و بزرگ یعنی حکایت «رسول روم و عمـر» و حکایت «قصهٔ بازرگان و طوطی» به هم پیوند می‌خورد.

ارجاعات ضمنی پیوسته و ارجاعات ضمنی ناپیوسته

ارجاعات ضمنی خود به دو دسته بزرگ قابل تقسیم هستند یا ارجاعات پیوسـته هـستند و یـا ناپیوسته. در ارجاع پیوسته پس از یک حکایت بـدون واسـطه بـه حکایـت بعـدی ارجـاع داده می‌شود. مثلاً ارجاع به داستان نخجیر

ای شهـان مـا کشتیم خصم بـرون مانـد خصمـی زو بتـر در انـدرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ۱۳۷۶

در مورد روابط درون‌حکایتی از نوع ارتباط حکایت بزرگ بـا یـک خـرده حکایـت درونـی می‌توان به ارجاع ضمنی و در عین حال لفظی میان پاره‌ای از حکایت «طوطی و بازرگان» بـا «تفسیر قول عطار» اشاره کرد. این پاره از حکایت که در مـورد ملاقـات بازرگـان و طوطیـان هندستان است چنین به پایان می‌رسد:

گر سخن خواهی که گویی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبـر بـاشد مشتهـای زیـرکـان هست حلـوا آرزوی کـودکـان
هر کـه صبر آورد گـردون بـر رود هـر که حلـوا خورد وا پس تر رود

چنان‌که گفت شد مولانا پس از این ابیات روایت دیگری کـه تفـسیر عطـار اسـت شـروع می‌کند و در بیت آغازین می‌نویسد:

صاحب دل را ندارد آن زیان گر خورد او زهر قاتل را عیان ۱۶۰۶

ملاحظه می‌شود که در این‌جا موضوع خوردن و تأثیر خوردن مولانا را بـه سـوی داسـتان دیگری و یا به عبارت دقیق‌تر ابیاتی از عطار و مفاهیم آن می‌اندازد.

ای مری کرده پیاده با سوار سر نخواهی برد اکنون پای دار

سپس به داستان ساحران و مری کردن آن‌ها با موسی اشاره می‌کند و داستان جدید را چنین آغاز می‌کند:

ساحران در عهد فرعون لعین چون مری کردند با موسی به کین
لیک موسی را متقدم داشتند ساحران او را مکرم داشتند

(بیت ۱۶۱۹)

مولانا پس از به پایان بردن داستان بازرگان و طوطی دو روایت کوتاه می‌آورد که به نوعی نتیجه‌گیری از آن داستان است. مضمون داستان طوطی و بازرگان مردن برای دوباره متولد شدن است. روایت دوم پس از این داستان به تفسیر «ماشاء الله» می‌پردازد و این تفسیر را چنین به پایان می‌رساند:

معنی مردن ز طوطی بد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز
تا دم عیسی تو را زنده کند همچو خویشت خوب و فرخنده کند
از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل نمایی رنگ رنگ
سال‌ها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را یک زمانی خاک باش

مولانا سپس داستان پیر چنگی را آغاز می‌کند. ارتباط میان این داستان با مطالب قبلی هیچ‌گاه به طور صریح بیان نشده است. اما خوانندگان می‌دانند که کل داستان پیر چنگی با همین ابیات بالا قابل تأویل است. چنان‌که ملاحظه می‌شود ابیات بالا همانند یک گره و پیوندی دو حکایت بزرگ دفتر نخست مثنوی یعنی حکایت «طوطی و بازرگان» و «حکایت پیر چنگی» را به یکدیگر مرتبط و متصل می‌کند. طوطی مرد تا دوباره زنده و این بار رها شود. طوطی‌ای که سال‌ها در قفص بود توانست بدین شکل آزادی یعنی زندگی واقعی را دریابد. طوطی‌ای که به دلیل آواز خوشش و زیبایی‌اش در قفص بود با پشت‌پازدن به همین‌ها توانست آزاد و رها شود. پیر چنگی نیز در قبرستان و نهایتاً با درهم کوفتن چنگش توانست زندگی دوباره‌ای پیدا کند. انسان سنگی هیچ‌گاه سرسبزی و زندگی واقعی را به خود نمی‌بیند ولی انسان خاکی هر بهار سرسبز می‌شود. با این تعابیر است که دو حکایت یاد شده به یکدیگر مرتبط می‌شوند و در واقع یک حکایت کلان را پدید می‌آورند. روایتی با مضمون مرگ عرفانی برای تولدی عرفانی. مولانا برای تبیین چنین مضمونی، از عناصر گوناگونی همانند حکایت طوطی‌ای در قفص، حکایت هنرمندی مفلس و حکایت بهار و کاری که با سنگ و خاک می‌کند بهره می‌جوید.

مؤلف در شرح داستان روز بارانی و پرسش عایشه از پیامبر در مورد علت خیس نشدن ایشان این بخش را چنین به اتمام می‌رساند:

گفت بهر آن نمود ای پاک جیب چشم پاکت را خدا باران غیب
نیست آن باران ازین ابر شما هست ابری دیگر و دیگر سما

اما در ارجاع ناپیوسته این ارجاع بی‌واسطه و مستقیم نیست بلکه حکایتی پس از چندین حکایت به آن ارجاع داده می‌شود و چون ارجاع ضمنی خود دارای ابهام است با فاصله‌دار شدن بر این ابهام نیز افزوده خواهد شد.

چنان‌که ملاحظه شد در همان تفسیر «ماشاء الله» با وجود اینکه داستان «طوطی و بازرگان» به پایان رسیده است و یکی روایت دیگر نیز مطرح شده است در پایان این تفسیر ابیاتی را می‌سراید که در آن از مرگ طوطی سخن گفته است. این نوع ارجاع به‌دلیل این‌که روایت‌ها از یکدیگر جدا هستند ارجاعات ضمنی ناپیوسته محسوب می‌شوند. از این قبیل ارجاعات ضمنی و در عین حال ناپیوسته زیاد می‌توان در مثنوی مشاهده کرد.

روایت‌های چندارجاعی و بی‌ارجاعی

تا این‌جا بیشتر از روایت‌ها و حکایت‌های به‌عنوان روایت‌های تک‌ارجاعی سخن گفته شد؛ ولی یادآوری می‌شود که بسیاری از این روایت‌ها دارای چندین ارجاع هستند. روایت‌های چندی ارجاعی می‌توانند به اقسام چهارگانه ارجاعی تبدیل شوند. یعنی به خارج از روایت، دفتر، اثر یا مؤلف.

در مقابل روابط ارجاعی میان حکایت و پاره‌های گوناگون مثنوی، می‌توان موقعیت‌هایی را مشاهده کرد که ارجاعی وجود ندارد، یا حداقل ارجاعات صریح و نیمه‌صریح وجود ندارد؛ چنان‌که ظاهراً بدون ارجاع به یکدیگر مطرح می‌شوند. در این‌جا به دو دسته از این بی‌ارجاعی‌ها و دلایل آن اشاره می‌شود:

واضح بودن

یکی از موقعیت‌هایی که ارجاعی داده نمی‌شود، مشخص بودن و واضح بودن ارتباط حکایت با پاره‌حکایت‌ها است.

به طور مثال در داستان پیر چنگی اغلب اوقات هنگامی که حکایت دیگری مطرح می‌شود با یک یا چند بیت در پایان حکایت قبلی یا آغاز حکایت پسین بازگشت و رجوع به داستان اصلی

را مطرح می‌کند. اما در همین داستان هنگامی که از یک پاره حکایت به پاره حکایت مربوط به همان روایت باشد نیازی به چنین ارجاعات و اتصالاتی نمی‌بیند. گذر از پاره حکایت «بقیهٔ قصهٔ پیر چنگی و ...» به پاره حکایت دیگر «در خواب گفتن هاتف عمر را ...» به دلیل اینکه داستان به طور پیوسته روایت می‌شود هیچ‌گونه عنصر ارتباطی مورد استفاده قرار نگرفته است.

مستقل بودن

یکی از علت‌هایی که ارجاعی از داستانی به داستان دیگر صورت نمی‌گیرد، نبودِ ارتباط میان دو داستان است. به عبارت دیگر، دو روایت مستقل هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند نیازی به پیوند تحمیلی ندارند. با این حال بی‌فایده نیست چند نکته در این خصوص گفته شود تا از سوء تفاهم احتمالی نبود روابط میان آنها جلوگیری شود. نخست اینکه در بسیاری از مواقع داستان‌های مستقل نیز دارای پیوند هستند، دوم این‌که حتی در برخی از داستان‌ها این پیوند به صورت صریح یا حتی نیمه‌صریح نیز نیامده باشد با توجه به مضامین کلان و بنیادین داستان‌ها با یکدیگر کاملاً مرتبط می‌شوند، گاهی نشناختن ارجاعات ضمنی ناپیوسته که از ظریف‌ترین نوع ارجاعات است موجب می‌شود تا برخی احساس کنند ارجاعی وجود ندارد و داستان‌ها در زمان‌های گوناگون و گاهی بدون پیوستگی کنار هم قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری

حال با توجه به مطالبی که به‌ویژه در این سطور آخر آمده است می‌توان به یک جمع‌بندی نسبی دست یافت. در این نوشتار پس از تقسیم‌بندی چهارگونه روابط بینامتنی فقط به یکی از آن روابط یعنی میان‌دفتری و آن هم فقط در دفتر نخست مثنوی پرداخته شد. بنابراین مطالعه ما تقلیل روش‌های نقد به بینامتنی و پیکره مطالعاتی آن در محدوده دفتر نخست بود. در این خصوص، چنان‌که ملاحظه شد گرچه حکایت‌های این دفتر هر کدام دارای نوعی استقلال روایتی (معنا و صورت) هستند، اما آن‌ها حکایت‌های منفصل و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. برعکس مولانا با کمک ارجاعات میان حکایتی توانسته است از این حکایت‌های گوناگون یک حکایت کلان و پیوسته خلق کند. ارجاعات و روابط پیچیده و تودرتوی میان حکایتی و میان دفتری موجب شده است تا این اثر به صورت یک حکایت واحد جلوه نماید. به عبارت دقیق‌تر، ارجاعات درون‌حکایتی موجب یکپارگی حکایت می‌شود و ارجاعات درون‌دفتری موجب هماهنگی حکایت‌های یک دفتر شده است.

مولانا با تکیه بر روایت‌پردازی غنی شرقی و به ویژه هندوایرانی، خود به این موضوع رفت و برگشت در داستان‌ها واقف است. روایتی که منطق آن منطق خطی نیست. شاید برخی نیز همانند امروز بر او انتقاد کرده باشند که چرا داستان‌ها را به طور خطی تمام نمی‌کند و همواره از روایت‌های میانی استفاده می‌کند. به همین دلیل در همین دفتر نخست در «تفسیر و هو معکم اینما کنتم» هنگامی‌که یک گسست ظاهری در داستان بزرگ و مادر یعنی «رسول رومی و عمر» ایجاد می‌شود در بازگشت به داستان مادر بیتی را می‌سراید که برای موضوع ما بسیار مهم است. او می‌گوید:

بار دیگر ما بقصه آمدیم ما از آن قصه برون خود کی شدیم ۱۵۱۳

منابع

کلیات شمس تبریزی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. انتشارات صدای معاصر. تهران. ۱۳۸۳

مثنوی معنوی. بر اساس نسخهٔ قونیه. تصحیح عبدالکریم سروش. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران ۱۳۸۰.

Gérard Genette. *Palampsestes*. La litérature au second degré. Editions du Seuil. Paris. 1982.

Gérard Genette. Seuils. Editions du Seuil. Paris. 1987.

Roland Barthes. L'aventure sémiologique. Editions du Seuil. Paris. 1985.

Semeiotiké. Editions du Seuil. Paris. 1969.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی